بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 24 فروردین 1393.

بحث در مورد این بود که آیا می توانیم با تمسک به آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین، استفاده کنیم که اولاد بنت هم للذّکر مثل حظّ الانثیین ارث در آن ها تقسیم می شود. مرحوم صاحب جواهر فرموده بودند که چون در این آیه و آیه بعد، کلمه ولد چند بار تکرار شده است و کلمه ولد در همه آن موارد به معنای اعم از ولد سلبی و ولد ولد هست، به قرینه آن یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین هم به معنای اعم خواهد بود بنابر این می توانیم به او تمسک کنیم. ما عرض کردیم که این کلام مرحوم صاحب جواهر مبتنی بر حالا بگوییم سه مقدمه است. یک مقدمه این است که ولد در آیات دیگر به معنای اعم به کار رفته است یک. مقدمه دوم لازمه اینکه ولد اگر قسمتی از یک متن ظهوری داشته باشد، ظهور آن قسمت ظهور قسمت های دیگر متن را هم تعیین میکند. به اصطلاح سیاق ظهور ساز هست این هم دو مطلب. مطلب اینکه مانعی از این ظهور در خصوص آیه وجود نداشته باشد. آن دو مقدمه مقدمه عام است تقریبا. این مقدمه این است که مانعی در اینجا وجود نداشته باشد و به نظر می رسد که هر سه این مقدمات نیازمند به بحث و بررسی دارد. در مورد مقدمه اول بحث کردیم که آیا ولد در آیات دیگر در مورد خصوص ولد سلبی هست یا اعم از ولد ولد. نتیجه گرفتیم که در خصوص ولد سلبی مراد هست. اما مقدمه دوم اینکه آیا سیاق اثر گذار هست یا نیست عرض کردیم که اگر در یک جمله دو تا عبارت به کار رفته باشد آن دو تا عبارت اگر موضوع له ها یعنی یکی از آنها مجازا به معنایی به کار رفت آیا دیگری هم مجازا به آن معنا به کار می رود این خب ممکن است ما بگوییم که یکی شان وقتی مجازی شد ظهور پیدا میکند که دیگری هم همان معنای مجازی را پیدا می کند. اما اگر از سنخ مجاز نباشد دلالت یکی از اینها اطلاقی باشد آیا اینجا هم حکم همان حکم هست یا نیست؟ در بحث اطلاق هم دو شکل هست. گاهی اوقات این که قرینه ای که سبب می شود از یکی از این دلیل ها معنای اطلاقی اراده نشده باشد متصل است گاهی اوقات آن قرینه منفصل است. اگر جایی قرینه متصل باشد به نظر می رسد که وجهی نداشته باشد که به دیگری سرایت کند با فرض این که قرینه فقط اختصاص به آن قسم داشته باشد. الآن مثال بزنم خودتان وجدانا ببینید که این مطلب استفاده می شود یا خیر در مثالی که مربوط به خود این بحث ما هست. اگر بگویند که دو بچه دارند با هم دعوا می کنند. یک نفر می آید می گوید که این بچه تو است و این هم بچه من است و ما همه بچه آدم هستیم. چرا اینها با هم دعوا می کنند؟ مجرد اینکه می خواهد بگوید که ما همه بچه آدم هستیم، که بچه آدم هستیم معنایش این است که بچه مستقیم آدم که نیستیم خب مشخص است به قرینه خارجی ای که همه میدانیم، قرینه خارجی به یک معنا نیست چون قرینه خارجی ای است که بدیهی بودنش به منزله قرینه متصل است قرینه حاصل به کلام است. می گوید که ما همه بچه آدم هستیم این باعث می شود که این بچه من است و آن بچه تو است اینها معنایش این می تواند باشد که این بچه با واسطه تو باشد ظهور نداشته باشد در بچه مستقیم؟ این جور نیست. این یکی چون حضرت آدم را همه می دانیم که من که قرن ها بعد از حضرت آدم هستم نمی توانم ولد سلبی حضرت آدم باشد و شما هم همین جور این معنایش این است که فرزند آدم هستیم یعنی همه ما زادگان با واسطه آدم هستیم. این به آن یکی دیگر سرایت نمی کند. اما اگر نه، به این شکل نباشد که قرینه، قرینه متصل باشد. قرینه اگر قرینه ای که یکی از اینها را از آن معنای اطلاقی اش منصرف کند قرینه منفصل باشد. اینجا قرینه منفصل بحث این است که آیا ظهور آن کلمات را از بین می برد یا خیر. اصلا قرائن منفصله در ظهور اثر گذار هستند یا نیستند. اگر ما گفتیم قرینه منفصله در ظهور اثر گذار نیستند، و ظهور آنها باقی هست یک بحث دیگر پیش می آید که آیا قطعات جمله هر کدام مستقل ظهور های مستقلی دارند و موضوعات مستقلی بر ادله حجّیّت ظهور هستند یا هر کلام یک ظهور وحدانی دارد و این ظهور وحدانی موضوع ادله حجّیّت خبر واحد است. اگر ما گفتیم هر کلام یک ظهور بیشتر ندارد. وقتی یک ظهور بیشتر ندارد این ظهور هم موضوع ادله حجّیّت خبر است بمجموعه. بنابر این اگر این مجموعه را ما به قرینه منفصل فهمیدیم که این ظهورش مراد نیست. دیگر اجزاء آن موضوعات عدیده ای برای یک ظهور بیشتر ندارد و این ظهور وحدانی یا حجّت هست یا نیست. این ظهور انحلالی نیست. و این یک جور ممکن است ما مشی کنیم که حالا اینها همه بحث هایش را باید در جای خودش بحث کرد که جملات واحد، ین بحثی که ما مطرح می کردیم که انحلال در مقام ثبوت و انحلال در مقام اثبات یک موقعی جلسه این من صحبت کردم یکی از اجزای آن این است که آیا اجزای جمله واحد یک ظهور دارند یا ظهورات عدیده دارند؟ چند جمله ای که با هم دیگر کنار هم قرار گرفته اند و در یک جمله واحد قرار گرفته اند اینها چند ظهوری هستند یا یک ظهوری هستند؟ این خب بحث هایی هست که باید در جای خودش شود که ان یک کبری کلی است و باید مطرح شود. خب ما البته حالا اگر از هر دو این مرحله ها هم گذشتیم و گفتیم اینها از دو تا ظهور حالا این جوری تعبیر کنم یک بحثی هم اساسا هست که چرا متکلّم خلاف ظاهر از کلامش اراده کرده است؟ چطور شده است که این متکلّم چطور شده است که این خلاف ظاهر از کلامش اراده کرده است؟ فرض این است که این کلام ظاهرش این معنا است آن یکی هم ظهورش این معنا است فرض کنید که ما گفتیم که ظهورات عدیده داریم. جملات مختلفش ظهورات عدیده دارد و هر کدامش هم مستقلا موضوع ادله حجّیّت هست. خب یک سؤآل این است که منشأ اینکه متکلّم از این عبارت هایش معنای ظاهرش را اراده نکرده است چیست؟ چه نکته ای وجود داشته است؟ خب این دخالت دارد در اینکه ما ببینیم که اگر ما مثلا گفتیم که اینکه از ظاهر یک معنایی اراده نکرده است این جور نبوده است در اصل یک قرینه ای در کلام بوده است که این قرینه به ما نرسیده است و الا آن هم از آن اول همین معنایی را اراده کرده است که به اصطلاح قرینه منفصل اقتضا می کند. اگر این مبنا را اختیار کردیم که به نظر ما در اکثر موارد همین جور است آن وقت چه بسا اگر نسبت به یکی از اینها قرینه منفصل کشف شد که این جا یک عبارتی بوده است یک چیزی بوده است یک قرینه ای بوده است که آن قرینه منشأ شده است که از آن لفظ معنای ظاهرش اراده نکنیم، به دیگری هم سرایت کند. مثلا در ما نحن فیه اگر ما بگوییم که لفظ ولد ظهور اولیه اش هم ولد ولد هست هم ولد سلبی هست. ولی ما به قرینه ای فهمیدیم که مثلا یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین مراد ولد سلبی است. به قرینه روایات. آیا آن قرینه می شود برای اینکه ذیل را هم به معنای ولد سلبی بگیریم؟ به نظر می رسد که خیلی وقت ها همین جور است این قرینه می شود به این بیان که به دلیل اینکه آنجا ولد سلبی اراده شده است، این است که متکلّم در مقام بیان فرد متعارف بوده است. صورت متعارف را بیان می کرده است. این که صورت متعارف را می خواهد بیان کند اینکه در یک جمله در قسمتی از جمله بخواهد صورت متعارف را بیان کند و در قسمت دیگری بخواهد صورت اعم از صورت متعارف و صورت غیر متعارف را بیان کند خیلی خلاف ظاهر است. این باعث می شود که اگر صدر جمله صورت متعارف را اراده کرده باشد ذیل جمله هم صورت متعارف را اراده کرده باشد. به آن سرایت می کند. بنابر این قرینه ای که ما از روایات آوردیم که یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین، مراد از این اولاد، اولاد سلبی هست. این قرینه اقتضا می کند که ذیل هم دیگر مرادش از ولد ولد سلبی باشد. که دیروز من این را اشاره کردم که ما بر خلاف فرمایش صاحب جواهر عرضمان این است که اگر لغتا هم ولد به معنای اعم از ولد سلبی و ولد با واسطه باشد، به قرینه اینکه در صدر آیه مراد از ولد ولد سلبی هست کما یدلّ علیه الروایات، ذیل را هم باید ولد را ولد سلبی بگیریم.

سؤال:

پاسخ: نه درست نمی کند پایین را. حکم آن دو تا را درست می کند. حکم را نه خود جیز را. یوصیکم الله فی اولادکم حکم چیز را درست می کند. آن یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین روایات می گوید که ذکورت و انوثت خود نوه را باید ملاحظه نکرد دیگر. ذکورت و انوثت مال وارثه را باید ملاحظه کرد دیگر.

سؤال:

پاسخ: آره یقمن مقام آبائهنّ این مطلب از آن استفاده می شود دیگر. مراد در صدر خصوص ولد ولد خب مراد در صدر خصوص ولد سلبی است. ولد ولد را

می خواهیم بگوییم که آن روایات اگر صدر را ما گفتیم که مراد ولد سلبی هست شما می خواهید بگویید که ذیل

سؤال:

پاسخ: نه اینگونه نیست. ما دیروز توضیح همین را دادیم. عرض ما این بود که آن روایات اقتضا نمی کند که مدلول استعمالی ذیل، ولد بلاواسطه باشد اعم باشد بلکه می تواند نکته اش این باشد که صدر و ذیل هر دو اش ولد ولد سلبی باشد و آیه فقط فرض متعارف را ناظر باشد. با تعرّض به فرد متعارف، هم روایات حفظ می شود و هم ظهور آیه در اینکه یا همه آیه در بیان همه صور هست یا همه آیه در مقام فرد متعارف هست، این ظهور هم حفظ می شود.

سؤال:

پاسخ: بلا واسطه که نمی شود فهمید که برعکس است که. بلا واسطه که نشد دیگر.

سؤال:

پاسخ: نه نه آن مهم نیست. اگر این تقریب بخواهید بگویید این تقریب تقریب ضعیفی است. ممکن است شما بگویید که عرفا ولد ولد مستقیم است ولی شرعا اعم است. این بخواهد بگوید که اصطلاح شرعی اعم است. آن که دیروز هم عرض کردم که آن مجرد به منزله بودن دیروز هم نمی دانم شما چیز کردید یا یکی دیگر از دوستان گفتند مجرد کلمه منزلت دلیل بر این نیست که ولد در آیه به معنای ولد سلبی هست. ممکن است ولد در آیه ولد سلبی نباشد ولی چون ظهور عرفی ولد در ولد سلبی هست، روایت متعرض شده است ناظر به این نکته که در لسان شارع ولد اعم از ولد سلبی و ولد با واسطه باشد. آن که چیزی اثبات نمی شود. خب بگذریم عرض من این است که سیاق آن که می خواهیم بگوییم که سیاق چگونه تأثیر می گذارد گاهی اوقات آن که قرینه منفصل هست، قرینه منفصل منشأ می شود که ما کشف کنیم که از اول ظهور به این نحوی که ما میگوییم شکل نگرفته بوده است. این قرینه منفصل گاهی اوقات آن نکته ای که منشأ عدم شکل گیری ظهور هست را می رساند، آن نکته نسبت به همه اجزای جمله علی السویه باشد. مثلا آن نکته می تواند همین تعرّض به فرد متعارف باشد و این تعرّض به فرد متعارف تنها آن قطعه ای را که دلیل خارجی بر آن داریم نگیرد. قطعات دیگر را هم پوشش دهد. خب این یک بحث. اینها هر کدامشان قطعات مختلفی دارند که نمی خواهم دیگر بیشتر از این وارد این بحث هایش بشوم.

سؤال:

پاسخ: همین نکته اش را عرض می کنم دیگر. اینکه حکم آن را نگفته است به دلیل روایات نگفته است دیگر. منفصل است دیگر. اینکه حکم نوه را نگفته است به چه دلیل حکم نوه را نگفته است؟ اگر کسی قول سید مرتضی را قائل شد، فرض این است که ما ذاتا می خواهیم بگوییم که اولاد به نحو دیروز که گفتم یک مرحله بحث این است که ما ذاتا می گوییم که ولد مراد ولد سلبی هست. این یک مرحله. یک مرحله بعد این است که اگر بگوییم که ذاتا اعم است. این قرینه داخلی نیست قرینه خارجی است. این چون روایات گفته است که این صدر مراد ولد سلبی نیست. روایات نسبت به صدر گفته است که

سؤال:

پاسخ: بحث این است روایاتی که ولد را در یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین در آن قطعه مراد از ولد را ولد سلبی کرده است آن قرینه داخلی است یا خارجی؟ خارجی است. بحث این است که اگر یک تکه ای از روایات به قرینه خارجی معنایش تغییر کرد، آیا تغییر این به سایر اجزا هم سرایت می کند یا خیر؟ عرض کردم گاهی اوقات سرایت می کند یکی از قرینه ها قرینه ای که دیروز هم عرض کردم الآن هم اشاره به همان دارم که وقتی صدر حالا ولو با توضیحی که دیروز دادم که توضیح بیشتری هم بود وقتی صدر مراد خصوص ولد سلبی بود نمی تاند ذیل اعم باشد. نمی تواند حالا هم به قرینه سیاق هم به قرینه ای که دیروز گفتم بحث اولویتی که اینجا وجود دارد ولی اینها همه این نکته است که اگر قرینه خارجی یک قطعه اش را معنایش را تغییر داد احیانا قطعه دیگر را هم تغییر می دهد. چون نکته ای که وجود دارد آن نکته به دیگری هم سرایت می کند. ولو این قرینه خارجی است نسبت به آن یک تکه ولی ان باعث می شود که تأثیر گذارد در ظهور آن یک تکه و تغییر کردن ظهور یک تکه احیانا ظهورات تکه دیگر را هم تغییر می دهد.

سؤال:

پاسخ: البته این هم مبتنی بر این نکته است که ما بگوییم که آن قرینه منفصل ظهور صدر را تغییر می دهد. که ما به این ملتزم هستیم. می گوییم که قرینه متصل وقتی ظهور صدر را تغییر داد، ظهور ذیل هم تغییر می کند این ملازمه بین اینها ممکن است داخلی باشد. ملازمه اینها یعنی اینکه ظهور های اینها ظهور های ارتباطی هستند نه استقلالی اینها داخلی است. این دیگر نیازی نیست که قرینه خارجی داشته باشیم. از این جهت بله درست است.

خب اینها همه در مورد این بود که پس بنابر این این مقدمه ای که اگر قطعه ای از روایت معنایش تغییر کرد، آیا این تغییر به قطعات دیگر هم سرایت می کند این بحث ها در موردش هست که آیا قرینه منفصل ظهور را تغییر می دهد یا خیر، حجّیّـت را تغییر می دهد یا نمی دهد. حجّیّتش انحلالی هست یا نیست. حالا ظهور را تغییر داد به سایر قطعات سرایت می کند یا خیر. آیا قرینه متصل است یا منفصل هست همه این بحث هایی که کردیم که خیلی هایش نیاز دارد که بیش از این در موردش صحبت کنیم در موردش هست. همین مقدار کلیاتش کافی است. اما مقدمه سوم این است که ما مانعی از این مطلب نداشته باشیم. مانعی از اینکه این ملازمه بین صدر و ذیل ببینید سه مقدمه بود. مقدمه ول اینکه ولد در ذیل به معنای اعم است. لازمه ظهور ذیل ظهور صدر را هم تغییر می دهد. مانع از اخذ به این ظهور هم این وجود نداشته باشد. یعنی به طور کلی ملازمه بین صدر و ذیل وجود داشته باشد و این ملازمه در اینجا مانع نداشته باشد. به نظر می رسد که این مقدمه سوم هم ناتمام است. چون اینجا ما مانعی داریم. آن مانع این است که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین ظهورات عدیده ندارد. صاحب جواهر کأنه چند تا ظهور برای این یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین قائل شده است. یکی اینکه اولا نحوه تقسیم ارث بین اولاد للذّکر مثل حظّ الانثیین هست که اطلاقش بنا بر فرض اقتضا می کند که هم ولد سلبی را می گیرد و هم ولد با واسطه را که سید مرتضی به این اطلاق ملتزم می شود. صاحب جواهر می فرمایند که از جهت روایات این اطلاق قابل اخذ نیست. ولی کأنه یک اطلاق دیگری اینجا قائل هست. آن اطلاق این است که بر فرضی که ولد، مراد خصوص ولد سلبی باشد در نحوه تقسیم ارث اولیه، ارثی که به فرزند می رسد اگر این ارث را می خواهیم به نوه تقسیم کنیم در آنجا للذّکر مثل حظ الانثیین این آیه به آن ناظر هست. در حالی که آیه یک ظهور بیشتر ندارد. این جور نیست که آیه بگوید اولا شما ولد را اعم از ولد با واسطه یا ولد سلب را، دخترش را نصف پسر بدهید این یک و ثانیا اگر به دختر و پسر نصف نمی خواهید بدهید به این معنای عام، سهم دختر را که می خواهید بیایید و تقسیم کنید برای نوه، آن سهم را هم للذّکر مثل حظّ الانثیین تقسیم کنید. یک همچین ظهور دوگانه که ندارد. وقتی ما به قرینه روایات فهمیدیم که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین، اولاد سلب را می گیرد نه بیشتر، نسبت به اینکه حالا این اولاد سلب می خواند ارثشان را در نوه تقسیم کنند دیگر نسبت به این اصلا ظهور ندارد. صاحب جواهر دو ظهور اینجا فرض کرده بود در حالی که اینجا اصلا دو ظهور ندارد. این یک ظهور بیشتر ندارد.

خب این تا اینجای بحث. حالا اجازه بدهید ادامه کلام صاحب جواهر را بخوانیم. صاحب جواهر می گوید این جور فرموده اند که

اولاد البنت یقتسمون نصیبهم للذّکر مثل حظّ الانثیین کما یقتسم اولاد الابن

و قيل و القائل جماعة منهم القاضي و الشيخ في المبسوط على ما في كشف اللثام يقتسمون بالسوية و هو متروك شاذ لا دليل له سوى دعوى أن التقرب بالأنثى يقتضي الاقتسام بالسوية.

اینجا عبارت حالا یک نکته ای عرض کنم، عبارتی که چاپ کرده اند، یک اشتباهی در نحوه چاپ کردن در آن رخ داده است، صاحب جواهر اینجا می خواهد بگوید که آنهایی که قائل به اقتصام بالسویه هستند دو تا دلیل دارند. دلیل اول سوی دعوی ان التقرب بالأنثی یقتضی الاقتسام بالسویه و یک ادعای دیگر دارد و دعوی اصاله التسویه، که این آمده است وسط سطر قرار گرفته است. ایشان می خواهد بگوید که دو دلیل برای اینکه بالسویه تقسیم می کنند اینها دارند. دلیل اولشان این است که گفته اند که تقرّب به انثی لازمه اش این است هر کسی که به وسیله دختر به میّت می رسد، این ارثشان بالسویه تقسیم می شود. صاحب جواهر می گوید که این عین دعوی است که می گوید؟ می گوید اولا خود این مدعی نقض می شود و بعضی از موارد را قبول ندارد. اینها می گویند که اولاد الاخت سهمشان للذّکر مثل حظّ الانثیین تقسیم می شود. یعنی اخت ابوی. اخت امی نه. اولاد اخت أبی یا ابوینی. اینها خود این قائل، قائل این هست که در حالی که آن هم به هر حال اقتسام به تقرب به انثی دارد دیگر. ایشان می گوید

أنه لا دليل على كليتها بعد حرمة القياس على كلالة الأم،

آن که ما دلیل داریم و آیه قرآن هم بر آن دلیل دارد آن این است که کلاله أم، بالسویه تقسیم می شوند. یعنی خواهر های أمی میت. یک مطلب دیگری هم اجماعا ادعا شده است آن این است که کسی که خویشاندان مادر میّت، کسانی که از طریق مادر میّت با میّت خویشاوندی دارند، مثل دایی و خاله آن هم این مطلب در موردش ادعای اجماع شده است که حالا آن تقریبا شاید همین جور باشد و بحث جدی ای در موردش نباشد که خالی است. ولی اینجا بحث این نیست. یک بحث این است که کسی که به وسیله مادر وارث، به میت می رسد، آیا او باید تقسیمش بالسویه باشد این یک بحث است یکب حث دیگر این است که کسی که از طریق مادر میّت متصل می شود. این دو تا بحث را از هم جدا کنید یک قانون هست این می گوید المتقرّب بالأم، یقتسمون نصیبهم بالسویه. این قانون هست که اجماعی هم هست. این متقرب بالأم یعنی چه؟ المتقربون به أم آن وارث ها مراد است یا به أم میّت؟ آن که اجماعی هست این که کسانی که به وسیله أم میّت با میّـت ارتباط پیدا می کنند، سهمشان را بالسویه تقسیم می کنند ولی نوه دختری به وسیله مادر میّـ که به میّت متصل نمی شود. به وسیله مادر خودش، المتقرّب بالأم، یعنی متقرب به أم میّت. نه متقرّب به ام وارث. و آن قانونی که ما داریم، حالا صاحب جواهر بعد حرمت القیاس علی کلاله الأم گفته است بهتر این بود این جوری می گفت بعد حرمت القیاس علی من یتقرّب بأم المیّت. کلاله ام مگر مرادشان از کلاله أم یک معنای عام باشد که همه آنها را شامل شود. کلاله أم معمولا خواهر میّت را ظاهرا می گویند. مگر آن که حالا بحث کلاله اش را می آوریم که کلاله آیا مراد چه هست یا چه نیست. اگر مرادشان از کلاله أم همین من یتقرّب بالمیّت به وسیله أم میّت باشد خب همین جور است. ولی اگر من یتقرّب بأم المیّت به توسط أم خود وارث باشد ما دلیل نداریم. خب دلیل دومی که اینجا هست که صاحب جواهر می گوید که آنها تمسک کرده اند، ایشان می گوید که یک ادعای دوم این است که اصل تسویه است. اصل این است که مرد و زن قسمتشان را با هم مساوی تقسیم کنند. ایشان جواب می دهد می گوید که جواب این مطلب این است که خب این اصل است دیگر. این اصل اگر دلیلی بر خلافش باشد از اصل خارج میشویم. ما گفتیم که آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین بنا بر اینکه اولاد حقیقت باشد در ولد با واسطه یا مجاز باشد بر ولد با واسطه هر چه معنای حقیقی و مجازی اش باشد این اولاد به معنای اعم است. که حالا ما آن را قبول نکردیم. ایشان می گوید

و دعوى أصالة التسوية المنقطعة هنا بما عرفت من شمول آية الوصية لهم على تقديري الحقيقة و المجاز، بل لعل الخصم يوافق على ذلك

ایشان می گوید که خصم هم شاید بگوییم که این اصاله التسویه را قبول دارد این که اصل تسویه است. ولی آن می گوید که ما دلیل داریم بر خلاف اصاله التسویه.

سؤال:

پاسخ: شمول آیه. یعنی شمول آیه را قبول دارد ولی می گوید که تقرب به انثی، قاعده به تقرب به انثی بر خلاف آن شمول آیه، یک عامی هست که این عام قابل تخصیص است. قاعده تقرّب به انثی مخصص این آیه هست و آن را تخصیص می زند

إلا أنه يدعي خروجهم عن ذلك بقاعدة التقرب بالأنثى، و قد عرفت أنه لا معقد لها، فحينئذ لا إشكال، و الحمد لله.

من حالا این عبارت مخصوصا برای یک نکته ای آوردم که آن این است که خود این اصاله التسویه ای که ایشان مطرح می کند اساسا چه اصلی است؟ حالا ایشان آن جوری دارد پاسخ می دهد که کأنه اصل اصاله التسویه را ایشان پذیرفته است بعد می گوید که این آیه وصیت مخرج از این، این اصاله التسویه یک اصل لفظی است؟ اماره است؟ از سنخ ظهور است؟ از سنخ اصل عملی است؟ چیست؟ این اصاله التسویه این خیلی مهم است که این اصاله التسویه را ما چه بگیریم. صاحب مستند در بعضی از کلماتش به این مطلب اشاره می کند که ما در همین بحث یقتسمون بالسویه که ما ممکن است شخصی بگوید که للذکر مثل حظّ الانثیین ما دلیل هم نداشته باشیم اصل کأنه تسویه است و می گوید که خب آیه اگر دلیل نباشد، ما نه دلیل داریم بر تسویه و نه دلیل داریم بر عدم تسویه مگر اینجا بگوییم از باب ترجیح بلا مرجّح هست و اصاله التسویه را به ترجیح بلا مرجّح و امثال این چیزها باز می گرداند. آیا اصاله التسویه یک قانونی شبیه قانون ترجیح بلا مرجّح است یا یک چیز دیگری هست که این اصاله التسویه را ثابت می کند. این را داشته باشید ما به نظر من ما اصلا یک قانون کلی اینجا می توانیم استفاده کنیم که ولو آیه وصیّت، یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین مختصّ ولد سلبی است با این حال از همین آیه به یک بیانی استفاده می شود که ولد با واسطه هم آن سهم مادرشان را به نحو للذّکر مثل حظّ الانثیین تقسیم می کنند. یک بیان دیگری وجود دارد و من فکر می کنم که این بیان یک بیان مهمی هست که در کل بحث های ارث تأثیر می گذارد و فقها هم همین جور فهمیده اند. کلام فقها هم همین شکل هست ولی تقریب فنی نکرده اند. این بیانی که می خواهم عرض کنم شاید بیانش را در جایی ندیده باشید ولی مفادی هست که فقها بدون اصطلاحات فنی همین جور اصلا آیه را فهمیده اند و اصلا ادله ارث را به آن شکل فهمیده اند که این را فردا انشاء الله در موردش توضیح می دهم

سؤال:

پاسخ: نه می خواهم بگویم که این مراد اولاد هست. اولاد مستقیم هست ولی همین اولاد مستقیم اقتضا می کند، حالا نکته اش را کلی اش را بگویم. یک مطلب فقها دارند می گویند که ارث اولوا الارحام به این نحو تقسیم می شود که شما فرض کنید که هر کسی که از دنیا می رود، نوه را که می خواهید به آن ارث دهید باید فرض کنید که اگر این مادر وارث بود چطوری ارثش تقسیم می شد؟ وارثیّت تقدیری، یعنی کأنه ارث ابتدا می رسد به پسر و دختر ولو الآن دختر و پسر زنده نیستند مقدّر، تقدیر گرفته می شود وارثیّت تقدیری را آن وارث تقدیری ارثش تقسیم می شود. نحوه تقسیم ارث اولوا الارحام را می گویند به این نحو هست که آن واسطه، وارث تقدیری می شود وارث تقدیری که شد این وارث تقدیری آیه اولوا الارحام آن را می گیرد. چون نوه نسبت به مادرش که ولد سلبی هست. می گویند آیه اولوا الارحام، اقتضا می کند که ارث ابتدا به فرزندان برسد. ارثی که به فرزندان رسید از فرزندان به نوه منتقل می شود. اینجا للذّکر مثل حظّ الانثیین نسبت به آن ارث تقدیری منتقل می شود. آن مطلبی که آقای رکنی اشاره می کرد گفتم که صبر کنید همین هست که نحوه تقسیمی که فقها می گویند. این تقریب چه بیان فنی ای دارد؟ این قانون که مهم ترین قانون در باب ارث هست که نحوه تقسیم ارث اولوا الارحام، تقسیم ارث تقدیری است. وارثیّت تقدیری آن را میت فرض کنید از آن به آنها منتقل کنید. آقای خویی این قانون را قبول ندارند. بعضی از فتاوای آقای خویی بر مبنای انکار این قانون است. یک مبنایی ایشان با مشهور در بعضی از جاها مختلف هستند به مثلا عمو و پسر عمو ها و دختر عموها را می گویند مستقیم تقسیم می شود. مساوی تقسیم می شود و در طبقه سوم این قانون را پیاده می کنند. این در حالی که فقها شاید مشهور است یا شاید کالاجماع باشد در طبقه سوم این قانون را پیاده نمی کنند. این در حالی که فقها شاید مشهور یا شاید کالاجماع باشد بر خلاف فرمایش مرحوم آقای خویی. علت اصلی اش این است که آن تقریبی که فقها کرده اند اصل تقریب را آورده اند ولی تقریب فنی باید برای ان بیان کنید ما می خواهیم بگوییم که همان کلامی که فقها می گویند همان کلام درست است و تقریب فنی اش را می خواهیم ذکر کنیم. این اجمال بحث

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد